

جوان نخبه محله مهرآباد، به تازگی مدال طلای مسابقات رباتیک کشور را کسب کرده است

مسیر طلایی «صالح»



داستان جلد



ذهن کنجکاو
کودکانه

صالح از آن پسر بچه هایی بود که از همان کودکی اهل کندوکاو و کشف هستند. از هفت سالگی فیلم های رباتیک را تماشا می کرد و در شش سالگی، هر بلایی که می توانست سراسباب بازی هایش می آورد؛ هر اسباب بازی ای که به دستم می رسید، سریع بازی می کردم. نهایتاً یکی دو روز اسباب بازی سالم داشتم، بعد قطعاًش را جدامی کردم تا از آن سر در بیاورم.

او حتی به عروسک ها رحم نمی کرد. وقتی عروسک های صدا دار به دستش می رسید، در ذهن کنجکاو کودکانه اش این سؤال حک می شد که خب! این صدا از کجاست و برای پاسخ به این پرسش، دل وروده آن ها را بازی می کرد و روی وسیله دیگری می کاشت تا نتیجه اختراعات اولیه اش را ببیند.

زمان گذشت و او رسید به کلاس سوم دبستان تا اینکه از سوی مدرسه اعلام کردند با پرداخت ۶ هزار تومان، دوره رباتیک برایشان برگزار خواهد شد. آنجا بود که صالح متوجه پیشرفت خود در این حوزه شد؛ ابتدای دوره به ما بسته ای از قطعات مختلف دادند تا با آن ها اشکال مختلف هندسی بسازیم. با خودم می گفتم چرا مربی کارهای پیش پا افتاده را به ما یاد می دهد.

آن دوره آموزشی به دلیل سرمایه پایان نرسیده اما مخترع داستان ما، با همان قطعات، همان سال در مسابقه ای که اعلام شد رباتی جنگجو ساخت، هر چند مسابقه برگزار نشد و به گفته صالح آن ربات شاید هنوز در مدرسه باشد.

اختراعات ریزو
درشت

اگرچه دوره رباتیک کلاس سوم به نتیجه روشنی نرسید، صالح از پانزدهشت و باز هم دست به اختراعات ریزو و درشت زد؛ زیرا روحیه ساختن و انگیزه یادگیری که سرمایه ذاتی او بود، همچنان زنده بود. او در گوشه اتاق خودش آنچه را نمی دانست با جست و جوی اینترنتی و مطالعه سایت ها و کتاب های علمی می آموخت، مانند نام قطعات مختلف، روش های ساخت، عناوین و اصطلاحات علمی و....

این روند ادامه داشت تا اینکه او به کلاس نهم و انتخاب رشته تحصیلی رسید و یک دزدگیر لیزری اختراع کرد. معلم پایه نهم وقتی آن را دید، صالح را تشویق به ادامه تحصیل در هنرستان و رشته الکترونیک کرد اما این انتخاب برای او ساده نبود؛ برای اینکه بتوانم برخلاف اصرارهای پدر و مادرم که می خواستند علوم تجربی را انتخاب کنم، به هنرستان بروم، عمداً بعضی درس هایم را نمی خواندم تا معلم کمتر شود و بتوانم هنرستان را انتخاب کنم.

تا شهریور ماه، خانواده اصرار می کردند که هر طور هست در رشته تجربی ادامه تحصیل بدهد. در نهایت بارانمایی و تلاش های معلم پایه نهمش، پدر و مادرش هم به این انتخاب راضی شدند.

دوی ماراتن برای
انتخاب مدرسه

انتخاب مدرسه به دوی ماراتن تبدیل شد. آخرین روزهای سال تحصیلی به این نتیجه رسید که نام کنند؛ «به هنرستان مرا به خاطر معدلم نپذیرفتند. از طرف اداره آموزش و پرورش ناحیه رفتیم. ما معرفی کردند.»

مدیر هنرستان دوم با اینکه امکانات هم بهانه معدل پایین صالح را گرفت، پژوهشگر نو جوان ما تا آن زمان سر کار ساز نیفتاد تا اینکه با وساطت آموزگار هنرستان، صالح حوران فر را در رشته این راه برای نخبه محله مهرآباد آغاز به او همچنان ادامه داشت؛ «معلم پایه دهم وقتی پروژه هایم را دید، به خودت نساخته ای!»

اما همیشه در روی یک پاشنه نمی صالح، دریچه های جدیدی از آمیزش روی او باز کردند.

تجربه ثابت کرده است نه تنها صالح، از جوان ها اگر از سوی بزرگ ترهائی تشویق شوند، بدون شک سرعت مضاعف می شود، مانند تشویق صالح در پایه های یازدهم و دوازدهم وقتی یکی از کارهایم را دید گفت «چه قدری قوی بود که هنوز در دهنه است. معلم کلاس دوازدهم هم کارم را و از آن سال، کم کم باره و رسم شرکت آشنا شدم.»

آشنایی صالح با پژوهش سرای ابوریحان سال دوازدهم اتفاق افتاد و به پیشتری بگردد و

آشنایی
سرنوشت ساز

در سال دوازدهم تخصصی اش در دانش آموزی که در شرکت کرد و فیلتر نامایش گذاشت؛ «در آن نمایش پژوهش سرای ابوریحان بیرونی، وقف کرد. شماره اش را به من داد و گفت طرح کار کن.»

صالح ابتدا گمان می کرد این مسئولیت حرفی می زدند و دل داری اش می نمایشگاه زده و حالا هم یادش رفته جمله ویدار سرنوشت ساز را جدی ماه آقای کفایش برای برگزاری دوره ای صالح آمد تا او را ببیند؛ «آقای کفایش بود و وقتی مرادید، شناخت و خواست اولین دیدار از من خواست فیلتر نانوانوم معروف به اتاق تمیز بسازم.»

و هنوز هم صالح با پژوهش سرای او به مدرسی در حوزه رباتیک و اکنون نزدیک به ۱۵۰ مختلف دارد.

